



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷

جلسه هجدهم؛ سه شنبه ۱۳۹۷/۸/۱

سه بیان از شیخ رحمته در بحث لقطه در اشتراط عدالت با استفاده از آیه شریفه نبأ و بررسی آنها

بیان اول و مناقشه در آن

اگر تثبت از خبر فاسق واجب باشد به این معنا که به احتمال صدق آن نتوان اعتماد کرد، باید تثبت نسبت به فعل او هم واجب باشد و نتوان به احتمال صحّت فعل او اعتماد کرد؛ چراکه فعل هم به نوعی خبر است؛ یعنی خبر فعلی، پس باید ضوابط خبر را داشته باشد از جمله اینکه از فاسق صادر نشده باشد، لامحاله باید در فعل ولی تثبت کرد و حجّت نیست.

جواب به این بیان از آنچه گفتیم روشن می شود و آن اینکه در آیه شریفه، بحث از مجيء الفاسق بالنباء است و شامل إخبار عن النفس نمی شود، پس اطلاق آیه شریفه اصلاً شامل فعل ولی و ذوالید که إخبار عن النفس یا در حکم آن است نمی شود.

بیان دوم و مناقشه در آن

تعلیلی که در ذیل کریمه وجود دارد؛ یعنی «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»

۱. هدایة الطالب إلی أسرار المكاسب، ج ۲، ص ۳۲۳:

ثم إنه يمكن أن يستدل على اعتبار العدالة بآية النبي الدالة على عدم استيمان الفاسق بوجوه ثلاثة ذكرها المصنف في الاستدلال بها على اعتبار العدالة في الملتقط للقيط على ما ذكره بعض مقرري بحثه في اللقطة قال الأول إنه إذا وجب التثبت في خبر الفاسق بمعنى عدم جواز الاعتماد على احتمال صدقه وجب عدم الاعتماد على فعله بمعنى عدم ترتيب آثار وجود الفعل على الفعل المحتمل صدوره منه إذ لم يعلم حينئذ بوقوعه منه لا من جهة التفصيل ولا من جهة الإجمال الناشئة عن ملكة العدالة و إلى هذا الوجه يشير ما عن العلامة قدس سره من الاستدلال على اشتراط العدالة في الوصي بالآية.

خصوصیت ندارد و به عنوان مثال ذکر شده و کنایه از مطلق وقوع در مخالفت با واقع است، و الا در بعض موارد می‌دانیم عمل به خبر فاسق، مستلزم اصابت قوم از روی جهالت نیست؛ فرضاً اگر کسی بر خبر فاسقی مبنی بر اینکه نماز اوّل ماه واجب است اعتماد کند، در اینجا نه جهالتی وجود دارد که موجب اصابت شود و نه قضیه غیر عادی اتفاق می‌افتد، بلکه فو قش آن است که آن شخص خود را ملتزم می‌داند نماز اوّل ماه را بخواند.^۲

بنابراین مرحوم شیخ رحمته الله فرض گرفته‌اند که آیه شریفه حتی شامل مثلاً إخبار فاسق به وجوب نماز اوّل ماه هم می‌شود، لذا چنین نتیجه گرفته‌اند که تعلیل ذیل کریمه کنایه از مطلق وقوع در مخالفت با واقع است. پس همانطور که اعتماد بر قول فاسق موجب خوف وقوع در مخالفت با واقع است، اعتماد بر فعل او هم کثیراً موجب خوف وقوع در مخالفت با واقع است، در نتیجه ولی باید عادل باشد تا اعتماد بر فعل او همراه با خوف وقوع در مخالفت با واقع نباشد.

اما بیان دوم مرحوم شیخ رحمته الله نیز ناتمام است؛ زیرا: همان‌طور که توضیح دادیم و در ارتکاز مرحوم شیخ رحمته الله هم وجود داشت، عبارت «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» علت تامه حکم نیست بلکه به اعتبار این که حکمت یا مورد احتمالی حکم است، ذکر شده است ولی هیچ استظهاری نمی‌شود که مقصود، مطلق وقوع در مخالفت واقع است و بالکنایه چنین فرموده است، بلکه مقصود آن است که احتمال عقلایی اتفاق ناخوشایندی باشد که موجب ندامت شود، مثل اعتماد بر فاسق در قضیه بنی المصطلق. و الا اگر مثل آن نباشد به این معنا که بدل داشته باشد و آن احتمال به سبب چیزی مانند شفقت پدری جبران شده باشد، اعتماد بر چنین شخصی مانعی ندارد.

پس هر نوع احتمال وقوع در مخالفت با واقع مراد نیست و الا در این صورت انسان باید از بسیاری از کارها اجتناب کند؛ مثلاً نباید مسافرت برود؛ زیرا احتمال دارد در راه تصادف کند و دچار معلولیت شود و یا حتی از خانه بیرون نیاید چون احتمال دارد مثلاً موتوری به او بزند و یا اینکه در هیچ جمعی شرکت نکند زیرا احتمال دارد کسی مبتلا به یک ویروس سرایت کننده باشد و امثال این احتمالات. و اصلاً زنده بودن مساوی با این احتمالات است و عقلانیت ندارد که انسان هر احتمال خطرناکی را دفع کند، بلکه مراد

۲. هداية الطالب إلى أسرار المكاسب، ج ۲، ص ۳۲۳:

الثاني ما يظهر من التعليل بإصابة القوم بجهالة إذ المراد بها مطلق الوقوع في مخالفة الواقع من باب الكناية و إلا فلا ينطبق على بناء الفاسق في حق الله تعالى إذ ليس في متابعة قول الفاسق بوجوب الصلاة إصابة قوم بجهالة ولا ريب في أن الاعتماد على فعل الفاسق خوف مخالفة الواقع كثيرا.

احتمال خاصی است که عدم توجه به آن موجب پشیمانی می‌شود.

بنابراین اینکه کریمه می‌فرماید به قول فاسق نباید اعتماد کرد، مراد هر فاسقی نیست و علی‌الغرض اطلاقی هم نداریم؛ چراکه اطلاق کریمه را نپذیرفتیم و گفتیم مراد مجيء الفاسق بالنبا است و شامل اخبار عن النفس نمی‌شود و شما می‌خواهید از طریق تعلیل مذکور در کریمه به این مطلب برسید که به سخن هر فاسقی مطلقاً نباید اعتناء کرد، در حالی که تعلیل مذکور این اندازه بیان نمی‌کند که علت عدم اعتماد بر فاسق، مطلق احتمال وقوع در مخالفت با واقع است و هیچ چیزی جای عدالت را - که ضد فسق است - نمی‌گیرد، بلکه بیان کردیم چه‌بسا شفقت پدری و آن رابطه خاص ابوت و بنوت، رادعی قوی‌تر از عدالت باشد، و الا اگر حیثیت پدری کنترل‌کننده نبود، باید می‌گفتیم دختران در خانه از پدرانشان حجاب کنند؛ مثلاً بعض روایات^۳ بیان می‌کند با زن نامحرم در یک مکان تنها نباشد اما جایی گفته نشده که با دخترش هم تنها نباشد و اگر احیاناً یک جایی جهت خاصی داشته باشد و استثناء باشد آن حرف دیگری است. هر

۳. الکافی، ج ۵، ص ۱۹۵.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَسْمَعِ أَبِي سَيَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِيمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْبَيْعَةِ عَلَى النِّسَاءِ أَنْ لَا يَحْتَبِينَ وَلَا يَقْعُدْنَ مَعَ الرِّجَالِ فِي الْخَلَاءِ.

✓ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۱۴:

وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنْ مُحَادَثَةِ النِّسَاءِ بِعُنَى غَيْرِ ذَوَاتِ الْمُحَارِمِ وَقَالَ لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَمَا مِنْ رَجُلٍ خَلَا بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ الشَّيْطَانُ تَالِفَهُمَا.

✓ الأُمالي (للمفيد)، ص ۱۵۶:

قَالَ أَحْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فُلُوَيْهِ رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَمَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ إِبْلِيسُ وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَى خَلَعَ الْبُرْنُسُ وَأَقْبَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ مُوسَى مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا إِبْلِيسُ قَالَ مُوسَى فَلَا قَرَبَ اللَّهُ دَارَكَ فِيمَ جِئْتُ قَالَ إِنَّمَا جِئْتُ لِأَسَلَّمَ عَلَيْكَ لِمَكَابِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَقَالَ لَهُ مُوسَى فَمَا هَذَا الْبُرْنُسُ قَالَ أُحْتَطِفُ بِهِ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ - قَالَ لَهُ مُوسَى أَحْبَرَنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أُذِنْتُهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ - فَقَالَ إِذَا أَعْجَبْتَهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْبَرَتْ عَمَلُهُ وَضَعُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ - أَوْصِيكَ بِثَلَاثِ خِصَالٍ يَا مُوسَى لَا تَخُلْ بِامْرَأَةٍ وَلَا تَخُلْ بِكَ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ وَلَا يَخْلُو بِهِ إِلَّا كُنْتُ صَاحِبَهُ دُونَ أَصْحَابِي وَإِنَّا أَنْ تَعَاهَدَ اللَّهُ عَهْدًا فَإِنَّهُ مَا عَاهَدَ اللَّهُ أَحَدًا إِلَّا كُنْتُ صَاحِبَهُ دُونَ أَصْحَابِي حَتَّى أُحُولَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْوَفَاءِ بِهِ وَإِذَا هَمَمْتُ بِصَدَقَةٍ فَأَمْضُهَا فَإِنَّهُ إِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِصَدَقَةٍ كُنْتُ صَاحِبَهُ دُونَ أَصْحَابِي أُحُولَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا ثُمَّ وَلَى إِبْلِيسُ وَيَقُولُ يَا وَيْلَهُ يَا عَوْلهُ عَلِمْتُ مُوسَى مَا يُعَلِّمُهُ بَنِي آدَمَ

✓ الأُمالي (للطوسي)، ص ۶۸۸:

وَ عَنْهُ [حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ] قَالَ: أَحْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْحَالِ أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ فُلُوَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَلَفٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَرْزُوقِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَلْبَسُ فِي مَوْضِعٍ تَسْمَعُ نَفْسُهُ امْرَأَةً لَيْسَتْ لَهُ بِمَحْرَمٍ.

دختری چه بسا در خانه با پدر یا حتی برادرش تنها باشد، اما کسی نگفته باید حجاب کند و حتی استحباب حجاب هم گفته نشده است، اما با نامحرم نباید تنها باشد و حتی اگر حجاب هم کند به حسب برخی روایات معلوم نیست ماندنشان در یک جا جایز باشد. وجهش هم آن است که در آنجا رابطه والد و ولدی، رادعی بسیار قوی تر از عدالت است. در ما نحن فیه یعنی قضیه مال هم چنین است و عدالت، بدیل دارد که همان شفقت پدری است و البته در ماورای آن، اختیارات و وظایف ولی امر هم هست.

بنابراین چنین نیست که با انتفاء عدالت، حتماً تثبیت لازم باشد، بلکه ممکن است بدیل داشته باشد، و آیه شریفه با توجه به تعلیلش، افاده این مطلب نمی کند که حکم و جوب تثبیت مترتب بر فسق است و تنها چیزی که می تواند جوب تثبیت را از بین ببرد، عدالت است و بدیل هم ندارد.

بیان سوم و مناقشه در آن

خداوند متعال وقوع در ندم را متفرع بر ترک تثبیت از نبأ فرموده است «فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» و از این جهت فرقی نمی کند وقوع در ندم به واسطه ترک تثبیت چه به خاطر اعتماد بر قول فاسق باشد و چه به خاطر اعتماد بر فعل فاسق، و حتی ندامتی که از اعتماد بر فعل فاسق حاصل می شود بیشتر از ندامتی است که به واسطه اعتماد بر قولش ایجاد می شود؛ چراکه فعل بیشتر در معرض خطا و خیانت قرار دارد.^۴

این بیان هم تمام نیست و همان جوابی که به بیان دوم دادیم در اینجا هم جاری است؛ زیرا گفتیم در این کریمه هر ندامتی مراد نیست، بلکه ندامتی است که به خاطر اعتماد غیر عقلایی بر فاسق حاصل می شود اما کریمه بیان نمی کند هر جا احتمال ندامت بود باید از آن احتراز کرد، و الا باید از بسیاری از بیرون رفتن ها، مسافرت ها، کار کردن ها و ... هم احتراز شود چون احتمال ندامت در آنها وجود دارد. مضافاً به اینکه اگر جبران کننده ای وجود داشته باشد که احتمال ندامت را به حداقل برساند و حتی چه بسا احتمال ندامتش کمتر از اعتماد بر خیر عادل باشد - زیرا عقلاً احتمال خطای عادل هم وجود دارد و حتی ممکن است گاهی دروغ بگوید - این احتمالات مشمول آیه شریفه نیست؛ مثلاً تضمینی که از شفقت والد حاصل می شود چه بسا بیشتر از تضمینی باشد که از عدالت حاصل می شود. بنابراین مقصود، ندامتی است که عقلاً باید از آن احتراز شود اما اگر ندامتی باشد که عقلاً احتراز از آن لازم نباشد، و نظیر ندامتی است که در

۴: هداية الطالب إلى أسرار المكاسب، ج ۲، ص ۳۲۳:

الثالث ما اشتملت عليه أيضا من تفریع الوقوع في الندم على ترك التثبت في نبائه لأن ندامة من يعتمد في الحقوق والأفعال الواجبة على الفاسق التي لا يعلم بصدورها منه أكثر من ندامة من يتبعه و يعتمد عليه في الأقوال.

سوار شدن بر ماشین وجود دارد که انسان می‌داند کنترل شده است و یا هواپیما که گروهی به آن رسیدگی می‌کنند و امثال این موارد، این احتمالات مشمول کریمه نیست، هرچند در این موارد هم ممکن است خطایی اتفاق بیفتد یا حادثه‌ای پیش بیاید. پس بیان دوم شیخ رحمته الله علیه هم ناتمام است.

استدلال به موثقه الفضل بن عبدالملک برای اشتراط عدالت در ولایت أب و جد

نتیجه بحث تا اینجا این شد ادله‌ای که برخی برای اثبات اشتراط عدالت در ولایت اقامه کرده بودند ناتمام است و اثبات نمی‌کند أب و جد فاسق ولایت ندارند. فقط یک استدلال دیگر باقی می‌ماند و آن هم تمسک به موثقه الفضل بن عبدالملک است که قبلاً به آن رسیدگی کردیم، منتها چون در اینجا این موثقه از حیثی مهم و قابل تأمل است، لذا دوباره آن را می‌خوانیم.

- موثقه الفضل بن عبدالملک:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنْ الْجَدُّ إِذَا زَوَّجَ ابْنَةَ ابْنِهِ وَ كَانَ أَبُوهَا حَيًّا وَ كَانَ الْجَدُّ مَرْضِيًّا جَازًا. قُلْنَا: فَإِنْ هُوَ أَبُو الْجَارِيَةِ هَوِيَّ وَ هُوِيَ الْجَدُّ هَوِيَّ وَ هُمَا سَوَاءٌ فِي الْعَدْلِ وَ الرِّضَا؟ قَالَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تَرْضَى بِقَوْلِ الْجَدِّ.
وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ كَذَا كُلُّ مَا قَبْلَهُ.^۵

فضل بن عبدالملک می‌گوید امام صادق عليه السلام فرمودند: همانا جد هرگاه دختر پسرش را تزویج دهد در حالی که پدر آن دختر زنده است و جد هم مرضی باشد، تزویج او جایز است. خدمت حضرت عرض کردیم: اگر پدر دختر مایل به کسی باشد و جد او مایل به فرد دیگری باشد در حالی که هر دو در عدالت و رضا مساوی باشند [نظرتان چیست]؟ حضرت فرمودند: در نزد من محبوب‌تر آن است که جاریه به قول جد راضی شود.

تمام روایات این روایت ثقه‌اند و به خاطر حمید بن زیاد، الحسن بن محمد و جعفر بن سماعة که هر سه نفر واقعی هستند [و نیز به خاطر ابان بن عثمان که گفته شده ناووسی است]، از روایت تعبیر به موثقه می‌شود. قبلاً گفتیم شاهد استدلال به این روایت آن است که حضرت فرمودند: «إِنَّ الْجَدَّ إِذَا زَوَّجَ ابْنَةَ ابْنِهِ وَ كَانَ أَبُوهَا حَيًّا وَ كَانَ الْجَدُّ مَرْضِيًّا جَازًا» و حضرت جواز تزویج جد را مترتب بر این کردند که مرضی باشد و چون حضرت در مقام تحدید حکم و بیان حدود و ثغور آن با جمله شرطیه بودند، لذا حتی اگر قائل شویم

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، باب ۱۱، ح ۴، ص ۲۹۰ و الکافی، ج ۵، ص ۳۹۶ و التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۱.

حرف شرط مفهوم ندارد، اما در جایی که در مقام تحدید باشد قطعاً مفهوم دارد [و از آن استفاده می‌شود در صورتی که جدّ مرضی نباشد یعنی عدالت نداشته باشد، ولایت ندارد]. و جالب اینکه خود راوی هم می‌فهمد نکته‌ای در اینجا وجود دارد، لذا می‌پرسد «اگر پدر و جد هر دو عادل و مرضی باشند، تزویج کدام مقدم می‌شود» که حضرت فرمودند تزویج جدّ مقدم است.

مناقشات مرحوم امام علیه السلام در استدلال به موثقه الفضل بن عبدالملک

السید الامام علیه السلام سه اشکال بر استدلال به این روایت در ما نحن فیه بیان می‌کنند.

اشکال اول اینکه روایت را رمی به ضعف سند می‌کنند. اما همان‌طور که بیان کردیم، سند این روایت طبق موازین رجالی تمام است و معمولاً از آن تعبیر به موثقه شده است.

اشکال دوم اینکه می‌گویند این روایت مورد اعراض اصحاب است و علامه علیه السلام در بعضی از کتبش^۶ ادعای اجماع بر ولایت آب و جدّ فاسق بر تزویج صغیره کرده است.

اشکال سوم اینکه اطلاعات زیادی وجود دارد که اثبات ولایت برای مطلق آب یا جدّ می‌کند بدون اینکه شرط عدالت را ذکر کند. و بعضی این اطلاعات در مقام حاجت هم بوده است؛ یعنی مثلاً قضیه اتفاق افتاده بوده و آن شخص می‌خواست بداند از لحاظ عملی چه کار کند؛ نه اینکه صرفاً در مقام تعلّم و یادگیری باشد یا بخواهد در کتابش بنویسد یا حفظ کند تا اگر زمانی به آن احتیاج پیدا کرد مراجعه کند و آن وقت

۶. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۶۰۵:

الاستدلال برواية الفضل على الاعتبار

و أما رواية الفضل بن عبد الملك، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال إنَّ الجدَّ إذا زوّج ابنة ابنه، و كان أبوها حيّاً، و كان الجدّ مرضياً، جاز. قلنا: فإن هوى أبو الجارية هوى، و هوى الجدّ هوى، و هما سواء في العدل و الرضا؟ قال أحبّ إليّ أن ترضى بقول الجدّ.

ففيها: - مع ضعف سندها، و إعراض الأصحاب عنها، فعن العلامة دعوى الإجماع على ولاية الفاسق في تزويج أن رفع اليد عن الإطلاقات الكثيرة التي بعضها في مقام الحاجة مع كون العدل قليلاً، في غاية الإشكال.

و الجمع بين المطلق و المقيد و إن كان عقلاً، لكن فيما إذا أُلقي المطلق إلى أصحاب الحديث و الكتب، و أما ذكر المطلق في مقام الحاجة، مع كون المقيد مقصوداً و لا سيّما إذا كان قليل الوجود و ذكر مقيد بعد ذلك منفصلاً، فهو بعيد، و الجمع بينهما ليس عقلاً.

بل الظاهر وقوع التعارض بينهما، و الترجيح للروايات المطلقة، فتدبر.

مضافاً إلى أن اعتبار العدالة في باب تزويج، لا يستلزم اعتبارها في غيره، و لا يمكن إلغاء الخصوصية بعد وجودها جزماً، فلا ينبغي الإشكال في المسألة.

۷. تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، ج ۱۵، ص ۲۰:

و كذا يصحّ عندنا توكيل الفاسق في تزويج ابنته - خلافاً للشافعية في أحد القولين - لأنّ الفاسق عندنا له ولاية النكاح.

مقیدش را پیدا کرده و مطلق و مقید را با هم جمع کند.

پس سؤال راوی در مقام حاجتِ [خودش یا دیگران] بوده و قضیه هم اتفاق افتاده بود و حضرت هم بدون اینکه شرط عدالت را ذکر بفرمایند، به طور مطلق فرمودند آب و جدّ ولایت دارند با این که عادل هم کم است. بنابراین معلوم می‌شود عدالت شرط نیست و الا حضرت باید آن را ذکر می‌فرمودند؛ زیرا عقلانیت ندارد که قید در مقام حاجت آورده نشود و در جای دیگری آورده شود؛ خصوصاً در جایی که مقید قلیل الوجود است. پس جمع بین این روایت و مطلقات، جمع عقلایی نیست و ظاهر آن است که بین این دو دسته تعارض واقع می‌شود و ترجیح هم با روایات مطلقه است.

بله، در مواردی که حضرت در مقام تعلیم و علم‌آموزی به روات هستند، مانعی ندارد ابتدا مطلق گفته شود و بعداً قید آورده شود و در چنین جایی عقلانیت دارد، اما ما نحن فیه چنین نیست. پس معلوم می‌شود شرط عدالت دخالت ندارد.

بررسی کلام حضرت امام علیه السلام

[اشکال اول السید الامام علیه السلام را پاسخ دادیم و گفتیم سند روایت تمام است. دو اشکال دیگر باقی می‌ماند که مهم اشکال دوم است؛ یعنی ادعای اعراض اصحاب از این روایت و اجماع بر ولایت آب و جدّ فاسق بر تزویج صغیره.] اگر اجماع در اینجا تمام باشد که بعید نیست چنین باشد، دیگر بحثی وجود ندارد و باید این موثقه را به نوعی توجیه کنیم؛ زیرا این اجماع کاشف از قول معصوم علیه السلام است، خصوصاً که در آن زمان‌ها ظاهراً تزویج صغیر زیاد بوده و مسئله‌ای مبتلا به بوده است، اما همانطور که السید الامام فرمودند در جایی نداریم که معصوم علیه السلام پرسیده باشد این پدری که تزویج کرده آیا عادل بوده یا نه، بلکه مثلاً فرموده‌اند «إِذَا كَانَ أَبُوَاهُمَا اللَّذَانِ زَوْجَاهُمَا فَتَعَمَّ»^۱ و همین مقدار کافی است.

اما اگر این اجماع واقعاً ثابت نباشد، به صرف اینکه اطلاقات در مقام حاجت ذکر شده و قیدی هم آورده نشده، دلیل نمی‌شود از روایت دیگری که این اطلاقات را تقیید کرده رفع ید کنیم؛ زیرا اینکه این روایات مطلق آورده شده و قیدی ذکر نشده، احتمال دارد به این خاطر بوده که در آن زمان‌ها بین سائین معلوم بوده که عدالت شرط است و به همین خاطر حضرت متعرض این شرط نشدند و این منافاتی ندارد با اینکه

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، کتاب النکاح، أبواب عقد النکاح و أولیاء العقد، باب ۱۲، ح ۱، ص ۲۹۲ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۸۸؛
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام :
فِي الصَّبِيِّ يَتَزَوَّجُ الصَّبِيَّةَ يَتَوَارَتَانِ؟ فَقَالَ: إِذَا كَانَ أَبُوَاهُمَا اللَّذَانِ زَوْجَاهُمَا فَتَعَمَّ قُلْتُ: فَهَلْ يُجُوزُ طَلَقُ الْأَبِ؟ قَالَ: لَا.

در جایی که این شرط معلوم نبوده و یا برای محکم کاری آن را ذکر کرده باشند. احتمال دیگر اینکه ممکن است حضرت در بعض موارد می دانستند کسی که ازدواج را انجام داده عادل است، لذا متعرض شرط عدالت نشدند. احتمال دیگر اینکه کم نیستند علمایی که اصالة العدالة را قبول دارند مانند مرحوم صدوق، مرحوم علامه قزوینی و بعض دیگر^۹ - هرچند ما این مبنا را در بحث عدالت قبول نکردیم - لذا احتمال دارد حضرت در آن مواردی که مورد حاجت بوده، اعتماد به اصالة العدالة کرده باشند، البته اگر این مبنا فی الواقع صحیح باشد. و با وجود این سه احتمال، نمی توانیم روایتی را که ظهور در اشتراط عدالت دارد، مقید ندانیم و اطلاعات را با آن تقیید نکنیم.

بنابراین مهم، همان اجماع و اعراض اصحاب از این موثقه است. اگر اعراض اصحاب ثابت باشد که بعید نیست چنین باشد، موجب می شود ما این روایت را به گونه دیگری معنا کنیم. روایت بیان می کرد «اگر جدّ مرضی باشد قولش مقدم است» و ظاهر مرضی بودن این است که عادل باشد؛ یعنی از هر جهت مرضی باشد؛ هم از لحاظ دینی به این معنا که شیعه باشد، هم از لحاظ عملی و هم از لحاظ عدم سفاهت و امثال اینها و تناسبی با این کار داشته باشد نظیر «ممن ترضون من الشهداء». اما به قرینه اینکه هر أب و جدی ولایت دارد مگر در صورتی که مضار^{۱۰} باشد - چنانچه در بعض روایات خواندیم^{۱۱} و ان شاء الله بعدا هم

۹. الهدایة فی الأصول و الفروع، ص ۲۸۶.

المسلمون کلهم عدول تقبل شهادتهم، إلا مجلودا فی حد، أو معروفا بشهادة الزور، (أو حاسدا، أو باغیا، أو متهما) أو تابعا لمتبوع، أو أجیرا لصاحبه، أو شارب خمر، أو مقامرا، أو خصیما.

✓ الخلاف، ج ۶، ص ۲۱۷.

إذا شهد عند الحاكم شاهدان يعرف إسلامهما و لا يعرف فیهما جرح، حکم بشهادتهما، و لا یقف علی البحث إلا أن یجرح المحکوم علیه بأن یقول: هما فاسقان، فحینئذ یجب علیه البحث ...

دلینا: إجماع الفرقة و أخبارهم. و أيضا الأصل فی الإسلام العدالة، و الفسق طارئ علیه یحتاج إلى دلیل.

✓ تذکرة الفقهاء (ط - الحدیثة)، ج ۱۷، ص ۳۱۵.

من ظاهر حاله الأمانة إلا أنه لم یختبر حاله، لا ینتزع من یده؛ لأنّ ظاهر المسلم العدالة ...

✓ همان، ج ۵، ص ۲۸۱.

یشترط فی المكاتب الإسلام ... فإذا ادعی المكاتب الكتابة، فإن صدقه مولاه قبل ... و هو أحد وجهی الشافیة. و الثاني: لا یقبل، لإمكان التواطؤ، و لیس بجید، لأصالة العدالة.

۱۰. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، باب ۱۱، ح ۲، ص ۲۸۹ و الکافی، ج ۵، ص ۳۹۵ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۰ و

من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۵.

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْجَارِيَةُ يُرِيدُ أَيْوَاهَا أَنْ يُزَوَّجَهَا مِنْ رَجُلٍ وَ يُرِيدُ جَدُّهَا أَنْ يُزَوَّجَهَا مِنْ رَجُلٍ آخَرَ؟ فَقَالَ: الْجَدُّ أَوْلَى بِدَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ مُضَارًّا إِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَبُ زَوَّجَهَا قَبْلَهُ وَ

خواهد آمد - معلوم می‌شود «مرضیاً» به همان معنای غیر مضار است؛ نه به معنای «عادل»، و آن ارتکاز عقلایی و اجماعی که در اینجا گفته شد و حتی شهرت هم در اینجا - چون می‌خواهیم عبارت را معنا کنیم و شهرت در اینجا یک زمینه‌ای به ما می‌دهد - کافی است که این موثقه را چنین معنا کنیم.

إن قلت: خود راوی تصریح می‌کند که «سَوَاءٌ فِي الْعَدْلِ وَالرِّضَا» پس معلوم می‌شود از کلام امام علیه السلام اشتراط عدالت را فهمیده است.

قلت: این در کلام راوی است که می‌گوید هر دو در عدالت و رضا مساوی هستند، اما امام علیه السلام که آن را نفرمودند، پس حجیتی ندارد. لامحاله ما باید «مرضیاً» را به اندازه‌ای که در آنجا لازم است معنا کنیم؛ یعنی فسقی که موجب مضار بودن او باشد از او دیده نشده باشد، اما فسق غیر مضار منافاتی با ولایت ندارد.

بنابراین با توجه به اینکه حداقل شهرت بر خلاف این موثقه است و مشهور از این موثقه اعراض کرده‌اند و گفتیم شهرت در اینجا کافی است و حتی ادعای اجماع شده و عملاً همه آب‌ها هم عادل نبودند و در جایی هم نداریم که به خاطر اینکه آب و جدّ معلوم العدالة نبوده یا معلوم الفسق بوده، حکم به عدم صحّت تزویجش کرده باشند، مجموع اینها کافی است در اینکه اشتراط عدالت را در آب و جدّ لازم ندانیم. السید الامام علیه السلام در اینجا فرمایشات دیگری هم دارند که مقداری غموض دارد، ولی لازم نیست الان آنها را دنبال کنیم و طیّ طریق می‌کنیم که در اینجا کردیم کافی است.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی

يُجُوزُ عَلَيْهَا تَزْوِيجُ الْأَبِّ وَالْجَدِّ.

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ قَبْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ حَدَفَ قَوْلَهُ مَا لَمْ يَكُنْ مُضَارًّا.